

آشنایی با اندیشمندان غربی در ایران چندان عمیق نیست و روش های تطبیقی در مورد آنها کمتر به کار گرفته شده است و بیشتر وجه نمایشی و آکادمیک نمایی دارد و ناتی کمتر با پرستی بر آمده از مشکل به سراغ این متفکران رفته ایم و بیشتر دستجات روشنفکری مشوقان در توجه به آنها بوده است امروز نیازمند یازشناسی اندیشه های هستیم که فرد ترقی و آبادانی و ارتقای فرهنگی و فکری این سرزمین را داشته اند و البته به نتایج ارزشمندی نیز دست یافته اند که بی توجهی به این آبیانتهای فکری و ذهنی جمله فکری و نظری را در نوعی در چارزدگی و توقف و تصلب اندیشه قرار می دهد در این نوشتار و یا همین روکرد معرفت سیاسی و اجتماعی مصلحتی

ملکیان را در پاره علل توسعه نیافتگی ایران از منظر فرهنگ و اندیشه بررسی می کنیم زیرا که به باور او اصلاح فکر و اندیشه و فرهنگ مقدم بر هر گونه تغییر پیشرفت خواهانه است و به نظر می رسد این مهم در سنت ما یافت می شود این مقاله فقط به توصیف آراء ملکیان و نه نقد آنها می پردازد.

به باور ملکیان ماهه میزان اقتضای آگاهی از سنت خودمان نیست که رشد می کنیم بلکه به میزان شناخت عمیق تر از سنت خودمان و در عین حال انعطاف موضع تقابل نسبت به سنت خود و دیگر نقاط مثبت و منفی و نقاط مثبت را حفظ کردن و نقاط منفی را طرد کردن است که رشد می کنیم معرفت شناسی و روش شناسی ملکیان در جایی گفته است که نه دل نگران

مستمن نه دل نگران تجدید نه دل نگران تمدن نه دل نگران فرهنگ و نه دل نگران هیچ امر فترایی از این قبیل من دل نگران انسان های گوشت و خون دارم که می آیند و رنج می برند و می روند سعی کنیم که اولاً انسان ها هر چه بیشتر با حقیقت مواجهه یابند ثانیاً هر چه کمتر درد بکشند و رنج ببرند و ثالثاً هر چه بیشتر به نیکی و نیکو کاری بپردازند و برای تحقق این سه هدف هر چه موافقت است بود به هر صند گردند از دین گرفته تا علم فلسفه هنر ادبیات و همه دستاوردهای بشری دیگر.

جبارت بالا دقیقاً نشان می دهد که محتوای فکر و اندیشه های او حول فلسفه آکنه فلسفه سیاسی است یعنی ناسل هر سازه مفاهیمی مانند امید اضطرکیه ارزش گذاری آلوده تنهایی و دلنگی که نزدیکترین مفاهیم به ساخت وجودی انسانند از این رو افرادی چون کلرل اسپرس، نیچر کی برکلور و

کلرل مارسل مورد توجه او هستند اما روش تفکر ملکیان در چهار چوب فلسفه تعلیمی اکتان یا اکتولاسکون است که در این روش دو هدف در فاندین اصالت دارد اول ایضاح مدعا (بیان مدعا) به واضح ترین صورت و دوم تقویت دلیل (تذکرک) قوی ترین دلیل را بر داشتن به مسائل وجودی به روش تعلیمی شیوای است که جز از دو سطر و مورادو و مستقال از فلسفه فکلیسی نیز تجر به گردید و ملکیان نیز از آنها متأثر است

معنویت و عقلانیت اگر بتوان برای عبولگری سه روش نظریه قبض و بسط توریک شریعت و برای سید جواد طباطبائی نظریه کمالیات و برای غلامحسین ابراهیمی دینی دفتر عشق و آیت نقل را می توان بر سر فصل اندیشه ای یا نظریه ایشان نام گذاری کرد می توان از عقلانیت و معنویت به عنوان نظریه مصلحتی ملکیان نام برد به این معنا که فلسفه مباحث او مستقیم و غیر مستقیم مرتبط با این پروژه است او معتقد است هر تمدن های بزرگ چه سیاسی یا عقلانیت نهایی معنویت شده یا معنویت فدای عقلانیت و اگر این دو یا هم مجتمع و سازگار شوند و جهان بینی معقول معنوی ایجاد شود بسیاری از مشکلات تمدن های غرب و شرق مرتفع خواهد شد او چند ویژگی ایران امروز را مشوق خود برای طرح و تقویت نظریه معنویت و عقلانیت می داند اول تفسیر پندگرایانه از اسلام که طرفداران زیادی نیز دارد دوم روحیه تقلید و تلقین و استدلال گریزی که مدتها جزم و جموده است سوم تفسیر تفرست از خود و دیگری که خودشیفتگی و پیش داوری منعی نسبت به دیگران را و نوعی غیرت پروری را موجب شده است و چهارم میسازندگی و اعتقاد به اصالت سیاست و پنجم رواج ملامت اخلاقی (نه ملامت فلسفی) به گونه ای که در رفتار ها نه باورها به گونه ای هستیم که گویی هیچ معنویت و روحانیتی در کار نیست و هر چه هست ماده است و دنیا

تفاوت دین و معنویت ملکیان بین معنویت و دینداری تفاوت قائل است و معتقد است باید معنویت که همان اسباب دین و گوهر اصلی و مرکزی و اجتناب ناپذیر دین است را با رنگ زلفی از دین به دست آورد و سپس نسبت آن را با عقلانیت مستقیم و البته در این نسبت تقدم با عقلانیت است وی معتقد است برای گذار از دین به معنویت باید مجموعه ای از فعالیت های نظری و عملی را سازمان داد تا گوهر معنویت را که در جمیع دین مستتر است به دست آوریم

گام نخست تمیز دینی یا تقلیل دهنی تعبد از دین است و تعبد به این معناست که برای هیچ گزاره ای حقیقت نقل نشود چون منقول از مدعی حقی است هر چند شاید این تمیز دینی به صفر از سد اولی هر چه از تمدن دور شویم به معنویت نزدیکتر خواهیم شد دومین اقدام تمیز دینی از دین است به این معنا که متسکای حقایق و قایم تالیخی نباشند زیرا در تاریخ طبیعت نقلیم گام سوم توجه به سنخ شناسی انسان است و گذار از این تلقی که دین برای همه انسان ها از هر سنخ و روشی احکام ثابت صادر کرده است یعنی بر دلالت طبیعتی از دین و ارائه نسخه واحد چهارم مستحش دین در دنیا از این جهت که چه میزان رضایت باطنی در دنیا برایشان می آید که این رضایت باطن سه شبهه دارد اولش شادی و امید پنجم اسطوری مزایای از دین است که با خرافات دینی کاملاً متفاوت است یعنی باید به پیام پشت معانی مجازی استعاره ای تمثیلی و تشبیهی و رمزی پی برده و از جعل معانی برای اسطوره ها پر هیز کنیم

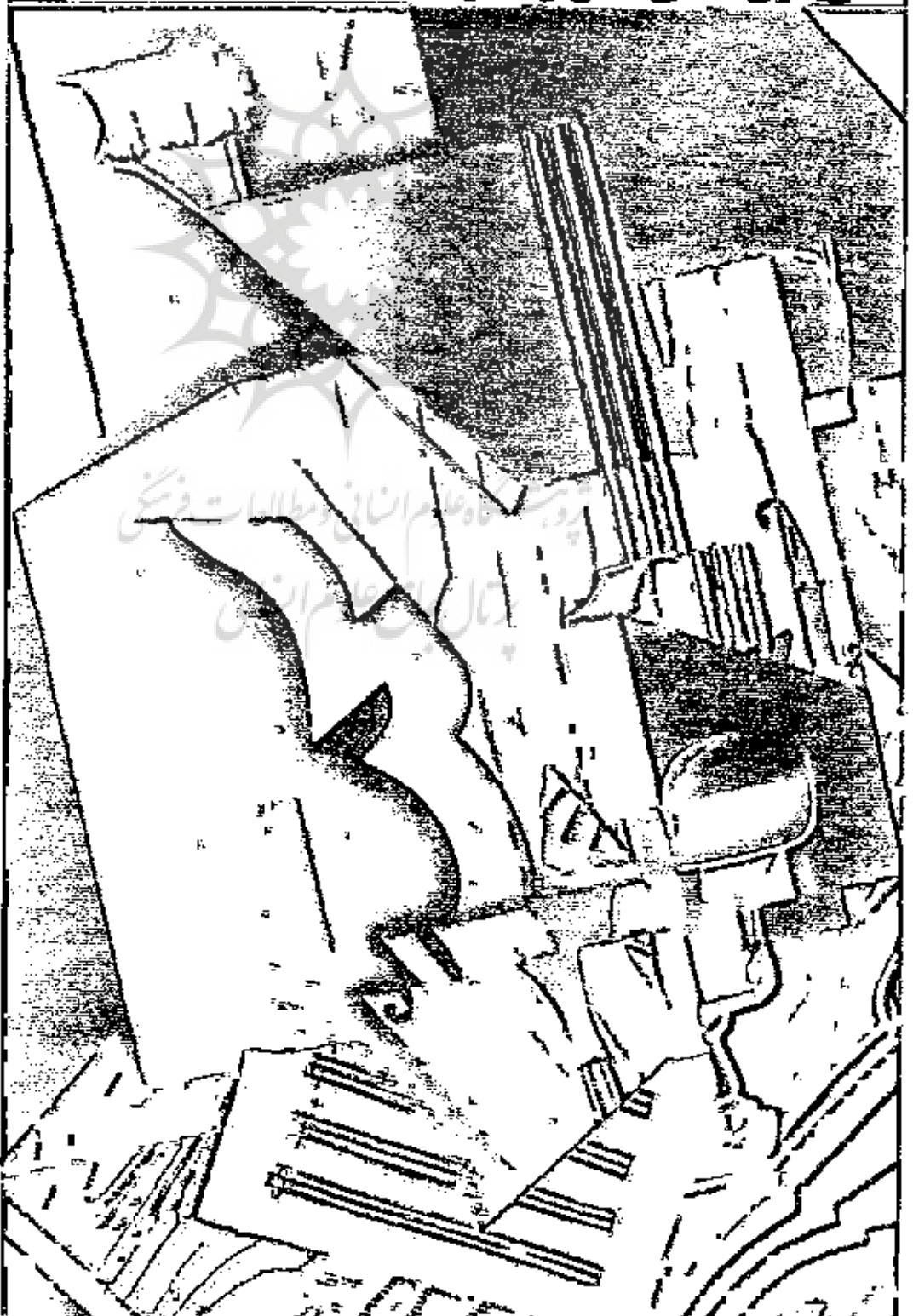
ششم ذهن و زبان و فرهنگ و جغرافیا دینی از دین است یعنی هر آنچه که مربوط به دین نیست و مربوط به مردمان و سرزمینی است که دین در آنجا و برای اولین بار برای آنها نازل شده است مثل حج و صدر اسلام

هفتم کیش شخصیت دینی از دین و توجه به آموزه های شخصیت مانده خود شخصیت ها

چهارم عقلانیت اما پاره دیگر نظریه ملکیان عقلانیت است و باید

رشدجویی که می بینیم

نگاهی به آرای مصلحتی ملکیان در باب فرهنگ



178

روشن شود که مراد او از عقلانیت چیست و پس از آن روشی شود که معنویت و عقلانیت چگونه با هم سازگار می‌شوند؟

ملکیان با تکیه بر اینکه اولاً برای عقلانی زندگی کردن، پیدایش مابوی وجود خداوند و البته پدید آمدن نصوص بسیار دارد تا با عقلانیت بی‌زگترین و برجسته‌ترین تفصیلات فکری عقیدتی و معرفتی است و ثانیاً عقلانی زیستن از ازم اخلاقی دارد به روشن ساختن معنای عقلانی زیستن و جوهره عقلانیت می‌پردازد و اینکه برای عقلانی زیستن به چه روزهایی نیاز مندیم ملکیان مولفه‌ها و مقومات عقلانیت را در یک دسته‌بندی کلی به دو دسته نظری و عملی تقسیم می‌کند. عقلانیت نظری برای این است که توان ذهنی برای تشخیص امور عقلانی و بلور به آنها از امور غیر عقلانی وارد آنها را بدست آورد و عقلانیت عملی نیز برای تصمیم‌گیری در عرصه عمل است.

رابطه عقلانیت و معنویت

ملکیان در آخرین نظریات خود در پی رابطه چندلوری و مدبرانه و معنویت و عقلانیت این معنا و طرح کرده که چندلوری یا مدبرانه به فرض صریح آرماتی از هر یک سازگار نیست زیرا اقوام چندلوری به تبعیضات و قوام‌مندی به عقلانیت و این دو هیچ‌گاه با هم سازگار نخواهند شد و از این رو روشنفکری دینی عبرتی ندارد و کسب‌کمال یا منتفاتی‌الاجزاست و عقلانیت سببه نمی‌پذیرد ایم از اعتزالی‌الشمسری و اصولی و اخباری اما معنویت با عقلانیت سازگار است و رابطه آنها با تقدم عقلانیت ترفیعی می‌شود در خصوص این رابطه گزاره‌های عرضه شده در سخن راسه‌گونه می‌دهد:

۱- خردپذیری یا rationality گزاره‌هایی که امکان اثبات و صدق آنها با استدلال و تجربه و عقل میسر است. خردصمیم یا antirational گزاره‌هایی که قابلیت رد یا کذب بودن آن با عقل و استدلال میسر است. خردگریز یا irrational گزاره‌هایی که با عقل نه امکان اثبات آنها میسر است نه رد و کذب بودن آنها. ملکیان می‌گوید تکلیف عقل در برقر کردن گزاره اول و دوم روشن است ولی راه‌پایند پذیرفت و دومی را به کنار نهاد ولی گزاره‌های خردگریز خود دو گونه‌اند: مستدای که گزاره و تفسیر آن معلوم است و مستدایی که وزن یک طرف بیشتر است اگر وزن استدلالی بیشتر باشد هر چند کل گزاره ثابت نشده باشد آن را گزاره معقول می‌نامیم اما نوع اول گزاره خردگریز را آنها وقتی می‌پذیریم که استدلال و نتایج اعتقاد به آن به‌شدت روانی ما را بیشتر تعیین کند. یعنی چون نمی‌توان از نظر معرفت‌شناختی گزاره‌های را قبول کرده به شکل پراگماتیک آن را برمی‌گزینیم مثل باره به جهان آخرت و این گونه مستدایه عقلانیت به معنویت می‌رسد و ایمان یعنی همین از این رو ایمان به گزاره‌های خردپذیر و خردصمیم تعلق نمی‌گیرد بلکه به گزاره‌های خردگریز تعلق می‌گیرد و پیشرفت بشر نیز در فرآیند تبدیل گزاره‌های خردگریز به گزاره‌های خردپذیر یا خردصمیم رخ داده است.

۲- اولین ترفیعی معنویت نوعی نگرش به جهان است که اولاً استدلال فلسفی و عقلانی به سود با علیه آن وجود نداشته باشد و ثانیاً به‌شدت روشی انسان را بیشتر و بهتر تعیین کند و اگر گزاره‌های نشان معرفتی‌اش تغییر کند و از خردگریزی به سوی خردصمیمی حرکت کند باید از عقولانیت معنوی خارج‌ش کرد. ملکیان در این فرآیند فکری به این نتیجه می‌رسد که انسان دیندار معنوی و وجود خارجی ندارد هر چند امکان دارد یک انسان معنوی و یک انسان دیندار در تعادلات مشترک باشند ولی فرق اساسی انسان دیندار و انسان معنوی، فرآیند ربیعی به باره‌هاست در حالی که متدین از طریق تبدیل‌ایمان می‌آورد و انسان معنوی از طریق عقلانیت به ایمان می‌رسد و مهم گزاره‌هایی نیستند که به آنها باور داریم بلکه مهم چگونگی اعتقاد به‌کار کردن است. **اگر فرهنگ مقدم بر سیاست**

روشنفکر فرهنگی تاکید می‌کند و خود را مدافع تلقی فرهنگی از روشنفکری می‌داند. پیش‌فرض اساسی ملکیان در این تفکیک، تقدم اصلاح فرهنگی یا نفسی یا ذهنی یا subjective بر اصلاح سیاسی یا تلقی یا عینی یا objective است.

۱- روشنفکر سیاسی علت‌لعل مشکلات و یگانه مشکل جامعه را نظام سیاسی می‌داند و از این رو مقابله با نظام سیاسی برای تغییر آن را بهترین راه اصلاح می‌فکارد. در حالی که روشنفکر فرهنگی یگانه مشکل جامعه را نظام فرهنگی جامعه می‌داند و هر گونه معنویت چهل و خطایی را که در نظام سیاسی هست بازتاب و معلول فساد می‌داند که در فرهنگ مایه مردم وجود دارد و البته در این تلقی فرهنگی هیچ گونه مدارا و سلسوازی و آسایشی یا فساد نظام سیاسی توصیه و تجویز نمی‌شود.

۲- روشنفکر سیاسی خود را ساختگویی مردم و ناقد نظام سیاسی می‌داند اما روشنفکر فرهنگی نه تنها ساختگویی مردم نیست بلکه منتقد مردم است. او مردم را به عرش نمی‌رساند و مجمع الحسنات معرفی نمی‌کند بلکه گرگ در دوش نشان رافعرفی می‌کند و خود را نیز بری از خطا و جهل نمی‌داند و در معرض دوری و نقد قرار می‌دهد.

۳- روشنفکر سیاسی در معرض عجززدگی و عوام‌فریبی است عوام‌زدگی به این معنا که شک و شبهه در مقبولات، مسلمات و منظومات و موهومات نمی‌کند و عوام‌فریبی به این معنا که هدف خود را خوشایند مردم قرار می‌دهد نه حقیقت. اما روشنفکر فرهنگی مانع همه مشکلات را بری می‌داند و از همین مقبولات و مسلمات و موهومات مردم می‌داند که باید ستر لاپور شرحه شرحه شوند و صدق و کذب آنها آنگاه شوند.



الان نگر جهان اسلام کم نیستند روشنفکرانی که خودشان را روشنفکر مسلمان می‌دانند ولی به اندازه روشنفکران لائیکه عرب یا مجنوب اندیشه عرب هستند

۴- روشنفکر سیاسی چون مخاطب خود را مردم نمی‌داند از زبان ملایق و پرطمطراق و لغزلی‌های فضل‌فرشاده و دشوارپند استفاده می‌کند و به حوزه فهم و ادراک مردم راهی ندارد ولی روشنفکر فرهنگی حتی المقدور غیر تخصصی، منهدم و آشنا سخن می‌گوید و بین‌شان روشنفکری و شان آکادمیک فرق فانی می‌شود و با مردم با زبان آنگاه سخن نمی‌گوید.

۵- در تلقی سیاسی از روشنفکری نوعی آسنان‌گیری و ستیزه‌گری مشاهده می‌شود آسنان‌گیر چون تغییر نظام سیاسی را حلال مشکلات می‌داند و ستیزه‌چون فرآیند اصلاح را هر چند سال می‌بندد اما در تلقی فرهنگی از روشنفکری چون هدف اصلاح هویت و باره‌های مردم است و حقیقت‌طلبی به‌جای مصلحت‌طلبی می‌شوند تعجیل و آنیست در این رویکرد به‌جای توفیق و شکست که منظور روشنفکر سیاسی است حق و باطل منتظر است.

عقب‌ماندگی به نظر ملکیان در ۱۰۰ سال اخیر کافی که در باره مشکلات جامعه سخن گفته‌اند و مطالبه کرده‌اند معمولاً مجموعه علل و عواملی که باعث این همه مشکلات علمی، بی‌چلگی و بدبختی و مسائل نظری برای جامعه شده است را بیشتر در سه محور کتدو کاو کرده‌اند: اولین محور، مداخله کشورهای خارجی، استعمار و انواع و اقسام سلطه‌طلبی‌هاست دومین نکته برزبهای سیاسی، حاکم و مساله سوم تلقی مردم از دین بوده است. سه مایه نظر ملکیان مساله‌ای که مهمتر از این سه عامل است و نفی کننده آنها نیست ولی مهمتر است وضع فرهنگی مردم است. به تعبیر دیگر آسیب‌شناسی فرهنگی مردم ایران و اینکه به لحاظ فرهنگی چه امر نامطلوبی در ذهن و ضمیرشان راسخ شده است وی با تامل بین رفتار اخلاقی و نگرش‌های ذهنی بی‌معنویان دموکرافه سازنده نگرش فرهنگی در باره نگرش‌های ذهنی می‌گوید:

نگرش‌های ذهنی اموری هستند که آنگاه با ناآگاهانه در ما راسخ شده‌اند و ما در همه کنش‌ها و واکنش‌ها تحت تاثیر این نگرش‌ها هستیم که از ما جنبه اخلاقی هم ندارد و برای تغییر آنها نباید رفتار اخلاقی ما تغییر کند. برعکس این نگرش‌ها هستند که اخلاق ما را به سمت ناساسی می‌کشند می‌شود این نگرش‌ها را تحت عنوان جمله‌شناسی قوم ایرانی بحث کرده‌ام. ۲۰ مورد از این ذهنیت‌ها که عامل عقب‌ماندگی ایران هستند را بر می‌شمرم که مایه برخی از آنها اینهاست:

۱- پیشداوری: اولین خصوصیتی که در ما وجود دارد پیشداوری‌های فراوان نسبت به بسیاری از امور است. این پیش‌داوری‌ها در کنش و واکنش‌های اجتماعی ما تاثرات منفی زیادی دارد معمولاً وقتی گفته می‌شود پیشداوری، بیشتر پیشداوری منفی محل نظر است ولی آثار مخرب پیش‌داوری منحصر به پیش‌داوری منفی نیست. نوشته پیش‌داوری‌های مثبت هم آثار مخرب خود را دارد. در جمله خوش‌بینی‌های نیلجا که نسبت به برخی افراد و قشر‌ها و لایه‌های اجتماعی داریم پیشداوری خلاف عقلانیت است. پیشداوری همان‌گونه که در آسمان به‌بخت است یعنی دوری پیش از مواجه شدن با خود آن‌ها می‌شود.

۲- دکلیسم و جمود نوعی دکلیسم و جمود در ما ریشه کرده است. در این نگره که چرا ملت ایران تا این حد اهل جزم و جمود است تحقیقات روانشناختی و تاریخی نشان می‌دهد اما واقعیت آن محل شکر نیست اگر چه توییچش امکان پذیر است آنچه که در ما وجود دارد که از آن به جزو جمود تعبیر می‌شود این است که باور ما یک خصیصه‌ای دارد یعنی اینکه ما معتقد هستیم که فلان گزاره درست است این مسلم است اما اگر معتقد باشیم که آن فلان گزاره محال است که درست نباشد این ضمیمه هم حال است. انسان را تبدیل به فلان دکلی می‌کند ما کمتر می‌شود که به چیزی معتقد باشیم و یک محال است» معضله به این اعتقادمان نباشد جزو جمود در تعبیری دیگر یعنی من از دیدگاه خودم که به عالم نگاه می‌کنم، نتوانم گاهی از دیدگاه شما هم به عالم نگاه کنم.

۳- خرافه‌پرستی: ویژگی دیگر ما خرافه‌پرستی است هم خرافه در بافت ذهنی و مذهبی و هم در بافت‌های غیر دینی و مذهبی. خرافه در بافت مذهبی یعنی چیزی که در دین نبوده و در آن وارد شده است اما مهم‌تر این است که به معنای سکولار آن هم خرافه‌پرستی هستیم خرافاتی به معنای باور آوردن به عقایدی که هیچ شامدی به سود آن وجود ندارد ولی ما همچنان از عقایدی که در کتب داریم از شنیدن خرافه‌ها ذهن آدم بیشتر معطوف می‌شود به اساطیر و بعضی از چیزهایی که در دنیای و مذهب آمده است اما خرافه به این معنا نیست خرافه چیزی است که اعتقاد ورزین به آن گزاره هیچ رجحانی بر اعتقاد ورزین به تفریق آن گزاره ندارد.

۴- پهلادان به دوری‌های دیگران نسبت به خود مایه نندرت در حسن می‌کند خودم تصویر دارم زندگی می‌کنیم و همیشه توجه‌مان به حسن می‌است که دیگران از ما تصور دارند و همیشه ترازوی ما در بیرون است این پهلادان به دوری‌های دیگران علت‌لعل یک سری مشکلات فرهنگی جامعه ما است.

۵- هم‌رنگی یا چاهانه تکیه پنجم ناشی از تکیه چهارم است به این معنا که ما هیچ وقت در برابر جمهوری که با آن سروکار داریم نتوانستیم معنی بگیریم که در مقابل آن (جمهور) بایستد و همیشه هم‌رنگ‌شدن یا چاهانه تکیه‌های ما هم است.

۶- تلقین پذیری: تلقین یعنی رایی و آیینی را در بدن کردن و آرای مخالف را در بدن نکردن و مغالب را در معرض همین رای قرار دادن. هر وقت شما در برابر هر عقیده‌ای نظر مخالفان آن را هم خوب نکرده نشان

می‌دهد که تلقین‌پذیر نیستید تلقین‌پذیری یعنی قبول نگرایی.

۷- تقابلیت‌پذیری: تقابلیت‌پذیری به لحاظ روان‌شناختی یا تلقین‌پذیری متفاوت است در تقابلیت‌پذیری آنگاه تکرار می‌شود تا تکرار جای‌نیل را بگیرد اگر من گفته‌ام فلان گزاره صحیح است شما از من انتظار دارید فلان گزاره به جای اینکه دلیل بی‌ایم ۲۰۰ بار فلان گزاره را تکرار می‌کنم و کم‌کم ما فکر می‌کنیم که تکرار مدعا جای دلیل را می‌گیرد یعنی به جای قلمه دلیل خود مدعا تکرار می‌شود و این هنری است که در هر دو یادگانه یا آوازه‌گری وجود دارد اینکه رساله‌ها وقتی در دست قدرت‌ها قرار می‌گیرد آنها خوشحال می‌شوند به دلیل وجود همین روحیه تقابلیت‌پذیری در مردم است و الا اگر ملتی تقابلیت‌پذیر نباشد هر چه که رساله‌ها بگویند چون ناپسند دلیل می‌خواهند کسی از به دست گرفتن رادیو و تلویزیون اظهار خوشحالی نمی‌کند.

۸- تجربه نیندوختن از گذشته: پس از قدامت انسان دوستانه افرادی چون ماندلا و ولسلا و هاول و انقلابات انسان دوستانه که در باب فرهنگی کرهن سیاست تلاش کردند زیاد شبیه‌ایم که بیخوش و فراموش کن» یا بیخوش ولی فراموش نکن» اما انسان بر مسر این است که اگر شما بیخوشید و فراموش کنید باز هم از هم‌لجا ضربه می‌خورید. انسان‌های عالم کسانی هستند که در درونشان می‌توانند بزرگترین دشمنان خود را از لحاظ عاطفی ببخشند چرا که از لحاظ عاطفی باید بخشد اما از لحاظ ذهنی نباید فراموش کرد اما منافعه ما عاکی این عمل می‌کنیم پس از لحاظ عاطفی نمی‌بخشیم و کینه‌جویی در ما زنده است اما به لحاظ ذهنی فراموش می‌کنیم.

۹- جدید گفتمانیست به کل: دیدگاه کمتر مردمی نسبت به کار تا حد دیدگاه ما نسبت به کل مبتذل است ما کار را فقط برای درآمد می‌خواهیم و بنابراین اگر درآمد را بخواهیم از روی بیکاری هم به دست آوریم از کار استقبال نمی‌کنیم در واقع ما کار را اجتناب‌ناپذیر می‌دانیم در حالی که باید دیدگاه ما بوی را در باره کار داشته باشیم که معتقدیم کل جوهر فاش است.

۱۰- زبان پریشی و سکتیزم زبانی فرهنگی: پدر فر بر سخنی ما زبان پریشی است زبان پریشی به این معنا است که لسان حرف خود را خودش هم متوجه نمی‌شود یعنی اگر تحویل روش‌شناختی در سخنان ما انجام شود اصلاً برخی جملات معنا ندارد سخنان همه معتقد شهر گهای سیمایی است که در زمان فیلم پر از دزد و قلعه است اما وقتی فشار می‌دهیم فرو می‌ریزد از نظر ملکیان اسکیزوفرنی فرهنگی به این معناست که بین عقاید و باور ما و سخنان و رفتار ما هماهنگی بسیار کمی وجود ندارد.

۱۱- نیندوختن زبانی: به این معنا که برای با عقیده یا چینی‌ای از آرا و عقاید را بدون اینکه نسبت به سایر آرا یا عقاید رجحان معرفتی داشته باشند برگیریم و به‌پذیریم یا حاضر نباشیم که آن را به مصاف واقعیت‌ها یا به مصاف سایر آرا یا عقاید بی‌رویم و آنها را در پوته ازمایش نهیم و نسبت به آنها جزم و تعصب ورزیم همیشه هر قرائتی به نفس‌طبی به دنبال دارد و هر قریطی یک افرق‌الان در جهان اسلام کم نیستند روشنفکرانی که اگر چه خودشان را روشنفکر مسلمان می‌دانند ولی فرصت به افکار و روشنفکران و اندیشمندان لائیکه مرعوب یا مجنوب اندیشه غرب هستند حال چه مرعوب باشند و چه مجنوب به هر حال موضوع لغزلی و واکنش‌پذیریه نسبت به مدرنیسم و فرهنگ غرب در نطفه به نظر می‌آید که هم آن مخالفت بی‌مطلق و هم این نوع موافقت بی‌مطلق هیچ کدام به حق است و نه به مصلحت.

۱۲- معنویت: معنویت به راهی، جسترهایی در عقلانیت و معنویت معنوی ملکیان نگاه می‌کند. ۸۱. - سبوری در سبوره جان عقولان و عقولانی در معنویت معنوی ملکیان نگاه می‌کند. ۸۱. - مستطی و معنوی‌گری گفت و گوهایی در باب فرهنگ و سیاست معنوی ملکیان نگاه می‌کند. ۸۲. - معنویت معنوی ملکیان نگاه می‌کند. ۸۱. - لاریل مارسل - م - مین، کتب ترجمه معنوی ملکیان نگاه می‌کند. ۸۲.